



## تفاوت دین ایدئولوژیک و ایدئولوژی دینی

منظور از «دین ایدئولوژیک» منحصرکردن دین در اندیشه های نظام مند این جهانی و منظور از «ایدئولوژی دینی»، چارچوب معرفتی نظام مندی است که از منابع اسلامی به دست آمده است.

منظور از «دین ایدئولوژیک»؛ منحصرکردن دین در اندیشه های نظام مند این جهانی و منظور از «ایدئولوژی دینی»؛ چارچوب معرفتی نظام مندی است که از منابع اسلامی به دست آمده است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو یادداشتی است از عبدالحسین خسروپناه، مدیر موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه بحثی در خصوص «اسلام و ایدئولوژی» که در ادامه از نظر می گذرد؛

(۱) برای واژه «ایدئولوژی»؛ معانی مختلفی از سوی مخالفان و موافقان ذکر شده است که بر طبق معنای دسته اول (ایدئولوژی یعنی مجموعه اندیشه های کاذب و یا مرامنامه دنیایی)، هیچ سنخیتی بین دین اسلام و ایدئولوژی برقرار نیست. دین اسلام، بدین معنا، ایدئولوژیک نیست؛ ولی به معنای دوم، ایدئولوژی بردار است. «ایدئولوژی»؛ به معنای دوم، چارچوب معرفتی نظام مندی است که از منابع اسلامی به دست آمده و مشتمل بر بایدها و نبایدها است. اسلام ناب محمدی (ص) بدین معنا، ایدئولوژی بردار است.

(۲) بین «دین ایدئولوژیک» و «ایدئولوژی دینی»؛ تفاوتی است، زیرا مراد از اولی منحصرکردن دین در اندیشه های نظام مند این جهانی است و منظور از دومی، چارچوب معرفتی نظام مندی است که از منابع اسلامی به دست آمده و به بایدها و نبایدها می انجامد.

(۳) آقای شریعتی به لحاظ مبانی فکری خویش، به «اسلام ایدئولوژیک» اعتقاد داشت و اسلام را تا حدود زیادی در اندیشه های نظام مند این جهانی منحصّر کرد و سروش بر طبق ارائه تفسیری از معنای «ایدئولوژی»؛ منکر هر دو مورد قبلی بوده و رابطه بین «دین» و «ایدئولوژی» را نفی می کند. نگارنده، همچون علامه طباطبایی و استاد مطهری، بر طبق معنای صحیح از ایدئولوژی (چارچوب معرفتی نظام مند منتهی به عمل)، معتقد به «ایدئولوژی اسلامی» است.

(۴) دین اسلام با داشتن قوانین ثابت و قوانین متغیر و ارتباط آن با نیازهای ثابت و متغیر انسانی، در انطباق خود با نیازهای جدید و ایجاد پیوندهای اجتماعی و ساماندهی ایدئولوژی اسلام در اعصار مختلف توانمند است؛ بنابراین، ایدئولوژی اسلامی، همچون لباس با سایز معینی نیست که تنها بر تن یک جامعه پوشیده شود و برای جوامع دیگر ناسازگار باشد؛ بلکه همچون لباس کش و داری است که برای جوامع مختلف هماهنگی دارد.

(۵) اگر دین فقط برای رستگاری انفرادی و اخروی انسان باشد؛ نباید هیچ نقش اجتماعی داشته باشد؛ در حالی که آموزه های دینی از جمله جهاد، حج، نماز جماعت، امر به معروف و نهی از منکر، احکام قصاص، دیات، حدود و قضا و غیره از حضور اجتماعی دین حکایت می کند.

### مشخصه های مدرنیسم

انسان محور، عقل گرایی (عقل محاسبه گر و ابزاری)، فردگرایی، سرمایه داری، دموکراسی، تقدم حقوق بر تکلیف، طبیعت شناسی نوین، تکنولوژی، صنعت، توسعه، تفکیک علم، اخلاق و هنر از یکدیگر، مشخصه های مدرنیته و مدرنیسم به شمار می آیند. تعریف مدرنیته، مدرنیسم را به مثابه نوعی مکتب و ایدئولوژی فرهنگی و تمدنی غرب، روشن می سازد. مدرنیسم یا تجددگرایی، بر عقل گرایی و عقل خودبنیاد و عقل محاسبه گر مبتنی است. این گونه عقل، بدون بهره گیری از آموزه های وحیانی، داده های تجربی را در قالب استدلال منطقی قرار می دهد تا به مصلحت و لذت دنیوی دست یابد.

عقل گرایی مدرنیسم، ریشه در عقل گرایی دوران روشنگری داشته و به نوعی زاینده تحولات دوران

روشننگری و منشأ پیدایش دین طبیعی به جای دین وحیانی است. همچنین مدرنیسم بر مادی‌گرایی (shy&؛ گرایشی و تفسیر مادی انحصاری از پدیده‌ها (zwnj&؛ های جهان استوار است. انسان‌گرایی (zwnj&؛ مبنای دیگری برای مدرنیسم است. انسان در مدرنیسم به جای خدا نشسته و تنها از آیین خود تبعیت می‌کند (zwnj&؛ انسان در مدرنیسم، هم مبدأ و هم مقصد است و تعیین همه ارزش‌ها (zwnj&؛ و بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی از او سرچشمه می‌گیرد (zwnj&؛ جهانی (zwnj&؛ بینی مدرنیسم به دنبال توسعه منفعت (zwnj&؛ طلبانه است و بر این اساس با سنت، رفتار ستیزه‌گرانه (zwnj&؛ دارد.

جهان‌بینی و ایدئولوژی مدرنیسم با مبانی پیش‌گفته (zwnj&؛ زاینده چند حادثه مهم در غرب است. یکی از آنها، حادثه رنسانس در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی و تحولات هنری به ویژه نقاشی و معماری و مجسمه‌سازی (zwnj&؛ سازی در ایتالیا است که باعث تحکیم اومانیسم شد. اصلاح‌مذهبی یا پروتستانتیسم، دومین حادثه تاثیرگذار در پیدایش مدرنیسم توسط مارتین لوتر در سال ۱۵۱۷ میلادی در مخالفت با کلیسای کاتولیک بوده است. عصر روشننگری در قرن هجدهم میلادی و حاکمیت عقل در توسعه مادی و حاشیه راندن وحی و جریان فلسفه عقل (zwnj&؛ گرایی در میان فلاسفه فرانسه (دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیتز و مالبرانش) و فلسفه تجربه (zwnj&؛ گرایی انگلستان (بیکن، هابز، لاک، هیوم) و فلسفه استعلایی کانت در آلمان، سومین حادثه جهت تثبیت مدرنیسم به شمار می‌آید (zwnj&؛ و انقلاب صنعتی از نیمه دوم قرن هجدهم تا نیمه اول قرن نوزدهم، چهارمین حادثه برای تحکیم مدرنیسم بوده است.

پس بین مدرنیته و مدرنیسم و مدرنیزاسیون تفاوت است. مدرنیته و تجدد، وضعیتی است که از رنسانس به بعد در غرب پدیدار شده است. وضعیتی نوآور و متجدد با مدل‌های (zwnj&؛ های مختلف که گاهی از آن به تجدد لیبرالی، سازمان‌یافته (shy&؛ خودآگاه، ناخودآگاه، خوش‌بین و بدبین، تعبیر می‌شود (zwnj&؛ شود. مدرنیته (zwnj&؛ ای که امروزه مطرح می‌شود (zwnj&؛ شود؛ مطلق نو شدن نیست؛ بلکه وضعیت نوی است که در غرب جدید تحقق یافت. برخی، تجدد و مدرنیته را با رشد و توسعه مترادف و یکسان می‌دانند (zwnj&؛ تصور می‌کنند چون در مدرنیته نوعی رشد و توسعه تحقق پیدا کرده است، پس الزاماً هر رشد و توسعه (zwnj&؛ ای زاینده مدرنیته است؛ در حالی که رشد و توسعه را می‌توان لازم اعمی برای مدرنیته دانست. پس اگر کسی خانه (zwnj&؛ ای قدیمی را خراب کند و به جای آن خانه (zwnj&؛ ای نو و توسعه یافته بسازد، نمی‌گوییم که صاحب این خانه به سوی تجدد و مدرنیته رفته است. هر تغییر در وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه را نیز گرایش به مدرنیته نمی‌نامند (zwnj&؛ نامند.

مدرنیسم، یک نوع ایدئولوژی و مکتب است و مدرنیست به کسی گفته می‌شود (zwnj&؛ شود که معتقد باشد آن وضعیتی که در غرب پس از رنسانس رخ داده است، یک وضعیت ضروری و حتمی و از طرف دیگر، مطلوب و مفید است. هم مطلوب و شایسته است و هم بایسته و باید همان وضعیت نوی را که در آن جا تحقق پیدا کرده، بسته (zwnj&؛ بندی شده در جامعه خودمان وارد و اجرا کنیم. مدرنیزاسیون، رویه، سیاست و برنامه خاصی برای تبدیل حکومت و نظام سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه به وضعیت متجدد غربی است.